

سیر و سفری در گلستان ادب پارسی

از رودکی تا فروغ

گردآوری و نگارش: مهندس پرویز نظامی

شیخ مصلح الدین سعدی

صبر بسیار بیاید پدر پیر فلک را

تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

در نام و نسب و تاریخ تولد و وفات این ابرمرد تاریخ و فرهنگ ایران و یا بهتر بگوئیم جهان میان تذکره نویسان و مؤلفان قدیم اختلاف است که در این مختصر نمی توانیم به آن بپردازیم ولی موثق ترین این گزارش ها حاکی از این است که سعدی در حدود سال ۶۰۶ هجری قمری در شهر شیراز در میان خاندانی که به قول خودش «از عالمان دین بودند» تولد یافت. در این باره می گوید:

همه قبیله من عالمان دین بودند

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

بنابر گفته دولتشاه سمرقندی در کتاب تذکره الشعرا پدرش ملازم اتابک سعدبن زنگی بوده است و در کودکی تحت



تربیت پدر از هدایت و نصیحت او برخوردار شد ولی در کودکی یتیم شد و ظاهراً در تحت سرپرستی مسعودبن مصلح الفارسی پدر قطب الدین شیرازی که نیای مادرش بود قرار گرفت. در مرثیه مرگ پدر که در دوران کودکی اتفاق افتاد بعدها چنین سرود:

مرا باشد از درد طفلان خبر

که در خردی از سر برفتم پدر

من آنگه سرتاجور داشتم

که سر در کنار پدر داشتم

سعدی در شیراز مقدمات علوم ادبی و شرعی را آموخت و سپس برای اتمام تحصیلات به بغداد رفت. این سفر که مقدمه سفرهای طولانی دیگر سعدی بود، گویا در حدود سال ۶۲۰ تا ۶۲۱ هجری اتفاق افتاد زیرا اشاره ای دارد به زمان خروج خود از فارس در هنگامی که جهان چون موی زنگی در هم آشفته بود. می گوید:

برون رفتم از تنگ ترکان چو دیدم

جهان در هم افتاده چون موی زنگی

این زمان مصادف بود با وضع دشواری که بر اثر حمله غیاث الدین پیر شاه پسر سلطان محمد خوارزمشاه به شیراز در فارس پدید آمده بود. سعدی بعد از این تاریخ تا مدتی در بغداد به سر برد و در مدرسه معروف نظامیه به ادامه تحصیل پرداخت. مدرسه نظامیه بغداد به دستور خواجه نظام الملک طوسی وزیر دانا و با تدبیر سلطان ملکشاه

در سپهر پر ستاره ادب بی نظیر فارسی، شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی بی تردید بزرگ ترین شاعر و نویسنده ای است که بعد از فردوسی، آسمان ادب را به نور خیره کننده خود به گونه ای روشن ساخت که امروز که هفت قرن از طلوع پر فروغ این خورشید عالمگیر می گذرد، نفوذ معنوی سعدی جهان ادب را تسخیر کرده و جاودانه بر تارک آن می درخشد. نبوغ سعدی آفریننده مجموعه ای است از آثار ادبی و ماندگار که در رأس آنها دو شاهکار بزرگ یکی به نظم و دیگری به نثر و نظم قرار دارد. بوستان که باغی است پر گل از دستاوردهای نغز و شیرین فارسی و پیغام آور اندیشه های پرمغز و عمیق و انسانی برای نشان دادن راه زندگی سالم و سعادت ساز به سوی تکامل روحانی و اخلاقی و گلستان که با نثری زیبا و دلنشین توأم با اشعاری جذاب و روح افزا با حکایات های انسانی، عرفانی - فلسفی و آموزنده راه گشای مکتب اخلاق و تربیت والای معنوی برای نسل های بشری است. قصاید و غزلیات و رباعیات عاشقانه که از سوز دل یک عاشق سرگشته و رازهای نهفته در ژرفای روح بر عظمت و درد کشیده اش حکایت ها دارد. زبان استادانه فصیح او زبان دل و عشق و محبت است و او خود نشانه تمام عیاری است از «آدمیت» به همان معنی بسیار کاملی که بیان کرده است:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

سعدی خداوندگار غزل و آموزگار عشق و الفت است. حالات گوناگون هر عاشقی را به نیکوترین بیانی ادا می کند و از زبان هر دلداره ای با گرم ترین نواهی با معشوق سخن می گوید. در وادی محبت با همه کس همراه است و در خلوت عشق، با هر دل سوخته ای همراز و دمساز. از قدیم الایام، همه شاعران و نوپردازان در بیان عواطف و احساسات آدمی، سخن ها گفته و نغمه ها سروده اند ولی هیچکدام مانند سعدی بزرگوار ما، از عهده ادای آنها بر نیامده اند. ذکاء الملک فروغی محقق و مورخ دانش پژوه و برجسته قرن معاصر ایران در مورد کلیات سعدی می گوید: این گنجینه ای است که نمی توان قدر و قیمت برای آن معین کرد. اگر از دست و زبان کسی برآید که از عهده ستایش آن به در آید دست و زبان من نیست و مرا جسارت آن نباشد که قدم به این میدان بگذارم. از نثرش بگویم یا از نظمش؟ مراتب عقلی او را بسنجم یا حالات عشقی اش را؟ غزلیاتش را یاد کنم؟ یا قصایدش را؟ به گلستانش دعوت کنم یا به بوستان؟ فقط باید سرفرازانه بگویم که قوم ایرانی در هر رشته از علم و حکمت و ادب و هنرهای دیگر فرزندان نامی بسیار پروراندند و لیکن اگر هم به جز سعدی کسی دیگر نیروی برده بود، تنها این یکی برای جاویدان کردن نام ایرانیان کفایت می کرد. روحش شاد. همانگونه که گوته شاعر بزرگ آلمانی عاشق و شیفته حافظ و غزلیاتش بود، امرسون شاعر نامدار آمریکائی نیز مجذوب و دلداره آثار سعدی گردیده بود. هفتصد سال از زمان سعدی می گذرد. به جرأت می توان گفت که نه تنها مانند او ظهور ننموده بلکه نزدیک به او هم کمتر کس دیده شده است. و باید گفت که این شعر او به راستی برازنده قامت والای خود اوست.



سلجوقی بنا گردیده بود و از مراکز عظیم و پراعتبار آموزشی زمان به شمار می رفت. در طی اقامت در بغداد از محضر جمال الدین ابوالفرج بن جوزی ملقب به المحتسب و نیز شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی که هر دو از عارفان بزرگ و از مشایخ بنام صوفیه بوده اند استفاده کرد و مخصوصاً با سهروردی حشر و نشر مفصل و طولانی داشت. نظرها و عقاید شهاب الدین سهروردی از برخی از افکار و اندیشه های سعدی منعکس است. البته سعدی در کسب نظرهای عرفانی به پیر و مراد بخصوصی اکتفا نکرده و به عده بسیاری از مشایخ و عرفا ارادت می ورزید و از صحبت آنها برخوردار بوده است. در مورد سهروردی می گوید:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب

دو اندرز فرمود بر روی آب

یکی آنکه در جمع بدبین مباش

دگر آنکه در نفس خود بین مباش

به آزاد مردی ستودش کسی

که در راه حق رنج بردی بسی

امیدی که دارم به فضل خداست

چندسالی را که سعدی در بغداد گذراند، به کار تحصیل و کسب فیض از بزرگ ترین مدرسان و مشایخ عهد که در آن شهر مجتمع بوده اند اختصاص داد و بعد از طی این مراحل بود که سفرهای طولانی خود را در حجاز و شام و لبنان و روم آغاز کرد. خودش درباره این سفرها چنین می گوید:

در اقصای عالم بگشتم بسی

به سر بردم ایام با هرکسی

تمتع به هر گوشه ای یافتم

ز هر خرمنی خوشه ای یافتم

به قول جامی «اقالیم را گشته و بارها به سفر حج پیاده رفته» خود او اشاراتی دارد به این سفرها از جمله سفرش به کاشغر و هند و دیدار از بتکده سومات که کنجکاوای زیرکانه اش نزدیک بود به قیمت جانش تمام شود. داستان از این قرار است که وقتی به بتکده که زمانی توسط سلطان محمود غزنوی ویران شده بود می رود مشاهده می کند که دست یکی از بت ها تکان می خورد و بالا و پائین می رود و زائران در تحت تأثیر این تکان خوردن دست شادی ها می کنند. سعدی که زیرک تر و داناتر از این بود که گول این حرف ها را بخورد برای اینکه سر از سَر این کار در آورد خود را در گوشه ای پنهان می کند و شب هنگام پس از عزیمت زائران خود را به پشت بت می رساند و مشاهده می کند که مردی با طنابی که به بازوی بت بسته است پنهان از دید مردم بازوی بت را بالا و پائین می برد. مرد با دیدن سعدی و نگرانی از فاش شدن این راز با شمشیر به سعدی حمله ور می شود. سعدی به نحوی معجزه آسا موفق به فرار از این مهلکه می گردد. داستان دیگر از این سفرها اینکه حکایت می کند «در خندق طرابلس» به کار گلم بداشتند، خوشبختانه پس از مدتی بازرگانی که او را می شناخت و از درجات دانش و معرفتش آگاه بود پولی می دهد و او را می خرد و از بردگی نجات می دهد و به خانه خودش می آورد. این بازرگان پس از مدتی دخترش را به همسری به سعدی می دهد. دختر دیرزمانی نمی گذرد که ناسازگاری و سرزنش آغاز می کند و زندگی را بر سعدی بسیار تلخ و ناگوار می سازد. قصه از چاله به چاله افتادن است. سعدی شرح حال زندگی اش را از این حادثه چنین توصیف می کند:

شنیدم گوسفندی را بزرگی

رهانید از دهان و چنگ گرگی

شبانگه کارد برحلق بمالید

روان گوسفند از وی بنالید

که از چنگال گرگم در ربودی

ولیکن عاقبت گرگم تو بودی

سفری که سعدی در حدود سال ۶۲۰ یا ۶۲۱ آغاز کرده بود مقارن سال ۶۵۵ هجری قمری یعنی پس از ۳۵ سال با

بازگشت به شیراز پایان گرفت. در مراجعت به شیراز سعدی در شمار نزدیکان اتابک سعدبن ابی بکر بن سعدبن زنگی در آمد ولی نه به عنوان یک شاعر درباری و علاوه مدح پادشاهان آن سلسله و نیز ستایش عده ای از رجال شیراز و یا خارج از شیراز، زندگی را به آزادگی و ارشاد و خدمت به مردم در کنار شیخ کبیر شیخ ابوعبدالله خفیف می گذرانیده و با حرمت بسیار زندگی را به سر برده است. عظمت مقام او در شعر و نثر و اخلاق و حکم باعث شد که درباره وی و نحوه زندگانش روایاتی افسانه مانند رواج یابد که نمونه هایی از آنها را می توان در کتاب تذکره الشعرا سمرقندی مطالعه کرد. به هرحال عمر سعدی در شیراز به نظم قصاید و غزل ها و تألیف رسالات مختلف و شاید هم به وعظ و تدریس می گذشت و در این دوره یک بار سفری نیز به مکه کرد و از راه تبریز به شیراز بازگشت. به طوری که از آثار خودش بر می آید در این سفر با شمس الدین صاحب دیوان جوینی و برادر او ملاقات نمود و در خدمت آباقاخان سلطان مغول به عزت و احترام پذیرفته شد. سعدی در شرح این ملاقات چنین نوشته است: روزی عزیمت خدمتشان کردم، ناگاه ایشان را دیدم با پادشاه روی زمین آباقا برنشته بودند - به رسیدن ایشان من در آن عزم بودم که به گوشه ای فرو روم که ایشان هر دو از اسب به زیر آمدند و روی به من نهادند، چون برسیدند تلافی فرمودند و خدمت به جای آوردند و زمین بیوسیدند. چون به نزدیک من برسیدند بوسه بر دست و پای من نهادند و از رسیدن این ضعیف خرمی ها کردند. ملاحظه کنید که سعدی در زمان حیات خود چه مقام و شهرت و عظمتی داشته که سلطان مغول و وزیر صاحب نفوذش به دیدن او از است پیاده می شوند و به پای او می افتند و بر دست و پایش بوسه می زنند. در تاریخ فرهنگ ایران کمتر بزرگ مردی را می توان یافت که در زمان زندگی خودش تا این حد مورد تکریم و احترام و ستایش قرار گرفته باشد. لازم است توضیح دهم که این آباقاسطان مغول همان مرد خشن و خونخواری است که وقتی معین الدین پروانه حاکم مناطق روم که مردی دانش پرور و متنفذ و دادگستر از مردمان مولوی نیز بود متهم به همکاری در جنگ سلاطین مصر شد برای مجازات او آباقا دستور داد او و تمام ۳۵ تن اعضای خانواده اش را به فجع ترین وضعی کشتند، اجسادشان را قطعه قطعه کردند، در دیگ پختند و مغولان آنها را خوردند. روایت است که آباقا نیز شخصاً در این آدم خواری شرکت داشتند. وفات سعدی را در مآخذ گوناگون سالهای ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۴، ۶۹۵ نوشته اند. ماه ذالحجه سال ۶۹۰ در غالب مآخذ نزدیک تر به دوران حیات سعدی مکرر ذکر شده و مورد تأیید حمدان مستوفی در تاریخ گزیده، تاریخ کبیر جعفری تاریخ شیخ اویس تألیف ابوبکر قطبی اهری - تذکره دولتشاه سمرقندی و بالاخره زنده یاد استاد سعید نفیسی می باشد.

ای ساریان! آهسته ران! کارام جانم می رود

وان دل که با خود داشتم، با دلستانم می رود

محمل بدار ای ساریان تندی مکن با کاروان

کز عشق آن سرور روان، گوئی روانم می رود

گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم راز درون

پنهان نمی ماند که خون، برآستانم می رود

بازآ و برچشم نشین، ای دلستان نازنین

کاشوب و فریاد از زمین برآسمانم می رود

من مانده ام مهجور از او، بیچاره و رنجور از او

گوئی که نبیسی دور از او برآستخوانم می رود

در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود

◆ ◆ ◆

من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفائی

عهد نایستن از آن به که ببندی و نپائی

دوستان منع کندم که چرا دل به تو دادم

باید اول ز تو پرسید چنین خوب چرائی

ای که گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه

ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجائی

پرده بردار که بیگانه خود این روی ببیند

تو بزرگی و در آئینه کوچک ننمائی

حلقه بر در توانم زدن از بیم رقیبان

این توانم که بیایم به محلت به گدائی

عشق و درویشی و انگشت نمائی و ملامت

همه سهلست، تحمل نکم بار جدائی

گفته بودم چو بیائی، غم دل با تو بگویم

چه بگویم؟ که غم از دل برود چون تو بیائی

شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن

تا به همسایه نگویند که تو در خانه مائی

روز صحرا و سماعت و لب جوی و تماشا

در همه شهر دلی نیست که دیگر بربائی

سعدی آن نیست که هرگز ز کمندت بگریزد

که بدانست که در بند تو خوشتر ز رهائی

ادامه مطلب در ماه آینده

تسلیت

سرکار خانم مهری طوماری

با نهایت تأسف درگذشت مادر گرامیتان را به شما و خانواده

محترماتان تسلیت میگوئیم و خود را در غمتان شریک میدانیم.

پروین، روشنگر و نصرت الله نوح، جلال اوحدی